

رابطه ولایت الهی و ضرورت انسان کامل

در حکمت متعالیه *

سید مجید میردامادی **

چکیده

مسئله این جستار، بررسی رابطه تحقق ولایت مطلق حق تعالی و وجود انسان کامل و اعتبار مناصب ولایت در حکمت متعالیه است. پرسش این است که چه ارتباطی بین تحقق ولایت الهی از سویی و وجود انسان کامل و جعل نبوت و امامت از دیگر سو، در نظام فلسفی حکمت متعالیه وجود دارد؟ در این پژوهش، مدعای رابطه ضروری بین ولایت مطلق حق تعالی و تحقق انسان کامل به عنوان مظهر اسمای الهی و اعتبار مناصب ولایت (نبوت و امامت) برای وی، تبیین می‌شود. طبق سنت الهی از بدو آفرینش انسان تا ختم نظام عالم در هر عصری، انسان کامل و ولی الهی وجود دارد. ضرورت تحقیق، در اهمیت موضوع «ولایت» است و اینکه توحید حقیقی نظری و عملی برای انسان، از مشکلات ولایت و تولی به ولایت ولی الهی حاصل می‌شود. وجه تمایز این تحقیق، در طرح موضوع مسئله محور و تبیین فرضیه هاست. روش پژوهش، توصیفی و تحلیلی از طریق تحلیل مفهومی و گزاره‌ای است. مهم‌ترین نتایجی که این تحقیق به آن‌ها دست یافته عبارت‌اند از: ۱. ولایت مطلق بالذات به حق تعالی اختصاص دارد و دارای وجوه و اقسامی است؛ ۲. انسان کامل، حق مخلوق به، یعنی جهان به سبب او آفریده شده و غایت مطلوب جهان است؛ ۳. انسان کامل، مظهر اسم جامع و جامع اسماء است؛ ۴. انسان کامل، دارای مقامات و مراتبی است؛ ۵. ولایت الهی، مستلزم خلافت انسان کامل است. ۶. ضرورت نبوت نبی و امامت امام، ثابت است؛ ۷. ولایت تشریحی الهی، مستلزم تداوم تکلیف و هدایت انسان کامل است؛ ۸. تداوم تکلیف الهی، مستلزم استخلاف و ظهور منجی در آخرالزمان است.

کلید واژه‌ها: ولایت حق تعالی، انسان کامل، مظهریت اسم جامع، ظهور ولایت الهی،

خلیفه الهی، حکمت متعالیه.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۳/۲۰ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۷/۲۷ - نوع مقاله: علمی، پژوهشی.

** استادیار جامعه المصطفی العالمیه / mirdamadphilosophy@gmail.com

مقاله حاضر، در تبیین رابطه بین ولایت الهی و ضرورت وجود انسان کامل است. مسئله این است که چه ارتباطی بین ثبوت ولایت الهی و ثبوت انسان کامل وجود دارد. بحث اصلی این تحقیق، در بیان ولایت الهی انسان کامل نیست، بلکه تبیین ارتباط ضروری بین مطلق ولایت الهی و وجود انسان کامل است که لزوماً برای تبیین نسبت و ارتباط مزبور، لازم است ولایت الهی و اقسام آن و انسان کامل و مراتب انسان کامل بیان شود، زیرا شناخت هر نسبتی، بر شناخت منتسبین آن نسبت، توقف دارد.

مدعا این است که تحقق و ظهور ولایت الهی، بر وجود انسان کامل و نیز اعتبار مناصب، یعنی مراتب ولایت، اعم از نبوت و امامت، توقف دارد. به تعبیر دیگر، تحقق انسان کامل و اعتبار مناصب ولایت، از آثار و لوازم ولایت مطلق الهی است و ولایت حق تعالی مستلزم وجود انسان کامل به عنوان مثال و مظهر جامع اوصاف حق تعالی و خلیفه الهی و جعل نبوت و امامت است.

ولایت تکوینی حق تعالی بر مخلوقات و نیز ولایت تشریحی او بر انسان و جن، بر وجود انسان کامل متوقف است. انسان کامل، خلیفه الهی است که کمال مناسبت و ملائمت را با مستخلف عنه، یعنی حق تعالی دارد و مظهر اسماء و اوصاف الهی است، زیرا هر اسم و صفت حق تعالی به طور ضروری دارای ظهور است و مظهري دارد و انسان کامل مظهر تام آنها است.

ولایت مطلقه الهی از طریق وجود اولیای الهی و انسان‌های کامل در قوس نزول و صعود با مشیت، اراده و اذن حق تعالی تحقق می‌یابد.

اگر چه در موضوع ولایت الهی و نیز انسان کامل از گذشته تا کنون، تحقیقاتی انجام شده و آثار پژوهشی وجود دارد، ولی در مسئله تحقیق، یعنی رابطه استلزامی ولایت الهی و وجود تکوینی انسان کامل و نیز ضرورت نصب مناصب ولایت بر حسب مراتب آن به اقتضای ولایت مطلقه الهی، به عنوان موضوعی مستقل، طرح مسئله و تحقیق درباره آن ضروری به نظر رسیده است.

ضرورت تحقیق از بُعد نظری، بررسی و تحقیق در مسئله‌ای اعتقادی است، زیرا تصدیق و باور به وجود انسان کامل در هر زمان و انتظار ظهور انسان کامل منجی بشریت در دوره غیبت، موضوعی اعتقادی و ایمانی است و توحید حقیقی و نفی اقسام شرک از مجرای ولایت و تولی به ولایت ولی الهی تحقق می‌یابد.

در بُعد عملی، فعل موحدانه، اخلاص در عمل و قبولی افعال عبادی و مآلا رستگاری و سعادت دنیوی و اخروی انسان، رهین اطاعت قرین با اعتقاد صحیح، از ولی الهی و

انسان کامل در هر زمان است. نوآوری این تحقیق در طرح موضوع مسئله محورانه و صورت بندی فرضیه های تحقیق و اثبات و تبیین آن ها است.

۱. ولایت مطلقه حق تعالی

«ولی» از اسماء حق تعالی است و «ولایت» از مفاهیم ذات الاضافه است که در ولایت ذات یک طرف آن حق تعالی و طرف دیگر آن فعل اوست؛ «ولیم، از اسماء حق تعالی است «و هو الولی الحمید» و ناگزیر برای هر اسمی، مظهری در این عالم وجود دارد و ولایت، منقطع نمی شود. (سبزواری، ۱۳۷۲: ۲۷۶)

حق تعالی برای خود ولایت بر مؤمنان را در آنچه به تشریح شریعت و هدایت و ارشاد و توفیق و مانند آن می شود، ذکر کرده است و می فرماید: (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) (بقره: ۲۵۷) و قوله: (وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ) (آل عمران: ۶۸) و قوله: (وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ) (جاثیه: ۱۹)، و در این معنا قول حق تعالی است: (وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا) (احزاب: ۳۶)

حق تعالی فاعل ولایت و ولی حقیقی مطلق است و مولی علیه، قابل ولایت است و بر حسب امکان فقری وجود، مولی علیه، در وجود به مفاد کان تامه و ناقصه و در همه شئون و جهات، عین فقر و تعلق است و به ذات، متذوت نیست؛ با نظر به اینکه اضافه حق تعالی به اشیاء، اضافه اشراقی است، با افاضه فیض وجود از حق تعالی، ممکن الوجود، موجود می شود و با استمرار فیض، به ابقای حق تعالی باقی می ماند، بنابراین مخلوق و فعل، حدوثاً و بقائاً در وجود و صفات و شئون وجودی به حق تعالی نیازمند است.

بر مبنای قانون علیت، هر فعل، اعم از فعل حقیقی یا اعتباری تشریحی به فاعل و جاعل احتیاج دارد؛ فاعل حقیقی همه اشیاء حقیقی و اعتباری، بنا بر مبنای توحید در خالقیّت و ربوبیت، حق تعالی است، بنابراین ولایت حق تعالی بر همه موجودات ثابت و او بر ایجاد تکوینی و تشریحی ولایت مطلقه دارد.^۱

^۱ مفهوم ولایت در اصطلاح علم عرفان، با توحید و مفهوم «ولی» با «موحد» مساوق است. باطن ولایت توحید و ظاهر توحید، ولایت است؛ همان طور که باطن «ولی» موحد و عنوان «ولی»، ظهور موحد است. (قیصری، بی تا: ۱۰) حق تعالی ولی بالذات و ولایت اولیاء، ولایت تبعی است.

۲. ولایت تکوینی

بیان ولایت الهی، ذکر اقسام آن را ایجاب می‌کند؛ یک قسم ولایت الهی، ولایت تکوینی است. ولایت تکوینی به معنای سرپرستی موجودات جهان و عالم خارج و تصرف عینی داشتن در آنها است. (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۶۳) در امر تکوینی، طاعت و امتثال لازم آن است، به خلاف تشریحی که در آن اباء و عصیان و انقیاد و اتیان راه می‌یابد، زیرا اول بدون واسطه است و در آن جز اطاعت راه نمی‌یابد و دوم امر به واسطه مظاهر و السنه رسل است. (سبزواری، ۱۳۷۲: ۲۶۵)

ولایت تکوینی از صفات حقیقی و باطنی و لازم ذات ولی است؛ همچون ولایت ذات اقدس ربوبی بر عالم وجود که از شئون ذات الهی است و اما ولایت تشریحی از مناصب جعلی است که از حدود عالم اعتبار عرفی و یا شرعی تجاوز نمی‌کند. (جوادی آملی، همان: ۶۳)

ولایت تکوینی از لوازم مالکیت حق تعالی و مالکیت حق تعالی، از لوازم ربوبیت تکوینی است و ربوبیت تکوینی، در حقیقت خالقیت حق تعالی در تداوم خلقت و ایجاد است. حق تعالی به سبب خالقیت مطلق، بر اشیاء مالکیت مطلق دارد و هر طور که مشیت او اقتضا کند، در ملک خود تصرف تکوینی می‌کند و با افاضه وجود به مخلوق، آن را به غایت خود می‌رساند. الله سبحانه، مولی است، زیرا او مالکی است که هر گونه بخواهد، امور خلق خود را در صراط تکوین تدبیر می‌کند. حق تعالی در قرآن می‌فرماید: (ما لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا شَفِيعٍ). (سجده: ۴) و قوله: (وَ رُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ). (یونس: ۳۰). (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۱۸: ۲۳۱)

۳. ولایت تشریحی

ولایت تشریحی، قسم دیگر ولایت الهی است. ولایت تشریحی به معنای سرپرستی در جعل احکام و نصب مناصب ولایت است. ولایت تشریحی به معنای اعتبار و سنت تشریح احکام و نیز به معنای جعل مناصب ولایت (امامت، رسالت، نبوت و...)، بر حسب مراتب وجودی اولیای الهی است.

ولایت تشریحی به معنای تشریح شریعت و هدایت و ارشاد و توفیق و امثال اینها برای خداوند متعال ثابت است و برای نبی ﷺ ولایت تشریحی - که قیام به تشریح، دعوت، تربیت امت، حکم و قضاء در بین امت است - در آیات^۱ ذکر شده است. (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۶: ۱۳)

۱. ر.ک: احزاب: ۶؛ نساء: ۱۰۵؛ شوری: ۵۲؛ جمعه: ۲؛ نحل: ۴۴؛ نساء: ۵۹؛ احزاب: ۳۶.

حق تعالی واجد ولایت تشریحی و شأن هدایت تشریحی است. حق تعالی مولایی است که امور بندگان خود را در صراط سعادت و بهشت، تدبیر و هدایت می‌کند و آن‌ها را در کارهای صالح موفق و بردشمنان، پیروز می‌گرداند و مولویت به این معنی، به مؤمنان اختصاص دارد، زیرا مؤمنان در عبودیت حق تعالی داخل هستند و آنچه را خدا از آن‌ها می‌خواهد، پیروی می‌کنند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا﴾، و نیز می‌فرماید: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾. (بقره: ۲۵۷). (همان، ج ۱۸: ۲۳۱-۲۳۰)

ولایت تشریحی خداوند عام است؛ یعنی نسبت به مؤمن و کافر یکسان است. (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۶۳)

۴. انسان کامل، مظهر اسم جامع و جامع اسماء

اسماء حق تعالی در هر یک از عوالم، دارای ظهور است و هر یک، مظهری دارد و انسان کامل، مظهر اسم جامع و جامع اسماء الهی است. در این باره، روایتی از امام جعفر صادق علیه السلام است که در قول الله عزوجل: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾. (اعراف: ۱۸۰) بیان می‌فرماید: «ما اسماء الله الحسنی هستیم که حق تعالی جز به معرفت ما، عملی را از بندگان قبول نمی‌کند».

ملاصدرا در شرح این روایت می‌نویسد:

ممکن‌ها، مظاهر اسماء الله و صفات او هستند و اطلاق اسماء بر مظاهر اسماء نزد عارفان، شناخته شده و انسان کامل، بر همه معانی اسماء الله مانند اسم الله، مشتمل است، لهذا او معانی همه اسماء الهی را به اجمال در بر دارد و مظهر اسم جامع است، پس انسان کامل، اسم اعظم دلالت‌کننده بر صفات و اسماء حق است و هر کس انسان کامل را بشناسد، رب را شناخته است و در اینکه معرفت الله واجب است، شکی نیست و طریق به معرفت الله، معرفت انسان کامل است و انسان کامل، نبی صلی الله علیه و آله، و اوصیاء او علیهم السلام، اولیاء امت اوست. بنابراین معنای آیه ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾، ذوات کامل هستند، زیرا آن‌ها علامت‌های دلالت‌کننده به محاسن صفات و افعال و آثار او هستند، همان طور که اسم، علامت مسمای آن است. (شیرازی صدرالدین، ۱۳۸۵، ج ۴: ۹۳۰-۹۲۸)

انسان کامل، خلیفه الله در زمین و مثال نور الله در آسمان اوست. هر موجودی از موجودات تفصیلی که اجزای این عالم هستند، مظهر اسم خاصی از اسماء الله تعالی هستند، همچنان که اجزای این عالم، در آن اجناس و انواع و اشخاص هستند. همچنین در اسمای الهی اسماء جنسی و نوعی و جوهری و عرضی، کمی و کیفی و غیر آن‌ها وجود دارند؛ همین‌طور در انسان کامل و مظهر جامع، همه آنچه در عالم اسماء و مظاهر آفاقی وجود دارند، موجود است؛ پس همان‌گونه که همه اسماء به

حسب معانی تفصیلی در معنی اسم «الله» به گونه اجمال مندمج هستند، همین طور حقایق مظاهر آن‌ها، یعنی اجزاء عالم کبیر آفاقی در مظهر اسم الله که انسان کامل - که به اعتباری عالم صغیر و به اعتباری کبیر و بلکه اکبر است - مجتمع هستند.

عالم اکبر بودن انسان، به اعتبار احاطه علمی منبعث از معدن علم الله به همه موجودات و مبادی و اسباب و صورت و غایت‌های آن‌ها است؛ همان طور که امیرمؤمنان و امام عارفان و رئیس موحدان علیه السلام اشاره فرموده است: «و انت الكتاب المبین الذی بایاته ظهر المضمّر و تزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر». (همان: ۳۹۱-۳۹۰)

انسان کامل، کتاب جامع آیات رب قدوس و سجل مطوی است که در آن، حقایق معقول و نفوس، موجودند. او کلمه کامل پر از فنون علم و نسخه نوشته شده از مثال کن فیکون؛ بلکه امر وارد از الکاف و النون است، زیرا وی، مظهر اسم اعظم الله، یعنی جامع جمیع اسماء است. (همان: ۳۹۷-۳۹۶)

همچنان که روح اعظم به وجه علمی و عینی، همه ممکن‌ها را در بر دارد، این انسان کامل و خلیفه الهی در آسمان‌ها و زمین نیز این چنین است. شامل بودن روح عقلی انسان کامل بر همه ممکن‌ها، برای این است که او کتاب مبین شامل نمونه عوالم و حصه‌ها و جزئیات و افراد آن‌ها است و این مرحله برای انسان کامل، قبل از اتصال وی به ملاء اعلی و روح اعظم است و اما هنگام وصول وی به آن مقام، بین او و بین قلم حق اول بر شامل بودن او بر کل، فرقی نیست. (همان: ۴۰۰)

همه حقایق اصیل عوالم، نشئات، مظاهر و تمثالات، در مسجد جامع انسانی وجود دارند. (همان: ۴۱۲)

در مملکت آدمی هویت روحی وی مظهر هویت غیبی لاهوتی و هویت نفسی وی مظهر اسم الله و مثال نور وی که در آسمان و زمین نافذ است، در نتیجه هویت نفسی انسان به معنای آیه و نشانه نور بر محکم‌ترین طریق و متقن‌ترین آن تحقق یافته است، (همو، ۱۳۶۱، ج ۴: ۴۰۶)

۵. خلیفه حق تعالی، غایت خلقت

خلیفه حق تعالی، غایت و سبب خلقت موجودات است. در وجود از حیث تقدم و تأخر، سلسله وجودهای صادر از اول - سبحانه - از اشرف به اخس (پست‌تر) و از اعلی به ادنی است. نوع نبی و امامان علیهم السلام، نوع عالی شریف و اشرف از سایر انواع فلکی و عنصری است؛ در نتیجه نسبت نوع حجت به سایر بشر در رتبه وجود، مانند نسبت انسان به سایر حیوان و مانند نسبت حیوان به نبات و نسبت نبات به جماد است و بین نوع شریف و

خسیس (پست) تقدم و تأخر در وجود است. حق تعالی که انسان را مخاطب قرار داده و می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾. (بقره: ۲۹) انسان، اشرف وجودهای زمینی است، لذا وی سبب وجود زمین و غایت ذاتی خلقت آن است. چنانچه انسان از زمین برداشته شود، سایر وجودها جمادی و نباتی و حیوانی برداشته می‌شوند؛ این چنین است که اگر حجت از روی زمین برداشته شود، همه مردم از بین می‌روند. با این بیان، گفتار معصوم علیه السلام: «لو لم يبق في الارض الا اثنان لكان احدهما الحجة» ثابت می‌شود. (شیرازی، ۱۳۸۷: ۱۷۷-۱۷۵)

هدف از آفرینش انسان، به وجود آمدن ارواح و مقصود از آفرینش ارواح ناطقه، تحقق خلیفه خدا در زمین است؛ ﴿أَنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره: ۳۰) (همو، ۱۳۷۷: ۱۷۱)^۱ علت غایی به وجود خارجی، معلول فعلی است. وجود انسان کامل، معلول وجود خارجی عالم، یعنی زمین و آسمان و... است. تخلف معلول از علت تامه، محال است، اگر یک لحظه علت غایی نباشد و عالم باشد، تخلف معلول از علت تامه است و ملزوم، بدون لازم خواهد بود. (همو، ۱۳۸۷: ۱۵۶-۱۵۵)

انسان کامل، نتیجه و غایت مخلوقات است. (اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم؛ حدیث قدسی) بنابراین لازم است انسان کامل، برهان بر تمام اشیاء باشد. (همو، ۱۳۶۳ (الف): ۲۱۰)

طبق دیدگاه صدرالمتهالین، خداوند متعال در هر یک از عوالم و نشئات خلیفه‌ای دارد و این برای آن نیست که خداوند در فعلش به خلیفه‌ای نیاز داشته باشد؛ خداوند بزرگ‌تر از آن است که نیازمند باشد، بلکه به سبب قصور و ضعف وجودی مستخلف، از قبول فیض خداوند، بدون واسطه است.

حضرت آدم علیه السلام، خلیفه خدا در زمین است، وجه خلافت وی بنا بر نظر اقوی، جامعیت او برای تمام مظاهر اسمائی است، اما مقام خلافت کل جهان به حضرت محمد صلی الله علیه و آله هنگامی که به مقام محمود نائل گردید، اختصاص دارد. راز خلافت انسان که ملائکه

۱. به نظر می‌رسد مطلبی که در اینجا از آیه شریفه مستفاد است با مفاد آیه شریفه «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»، تنافی نداشته باشد؛ آنچه در این آیه حق تعالی عبادت را به عنوان غایت خلقت بیان فرموده است، غایت کلی آفرینش جن و انس است و در آیه «انی جاعل فی الارض خلیفه» مقصود از آفرینش ارواح ناطقه و غایت آن‌ها، خلقت خلیفه خدا و انسان کامل است؛ همان‌طور که خطاب به حضرت ختمی مرتبت وارد شده است: «لولاک لما خلقت الافلاک». نتیجه اینکه عبادت، غایت کلی آفرینش جن و انس است، ولی آفرینش آسمان‌ها و زمین و موجودات دیگر برای خلقت خلیفه خدا و انسان کامل است.

برای کشف حقیقت، سؤال نمودند و شیطان از روی استکبار و استبداد رأی اشکال نمود، همان امانت و نور الهی بود که از میان مخلوقات فقط انسان آن را قبول نمود.

حقیقت امانت که گاهی از آن به فضل الهی تعبیر گردیده است، «این فضل و کرامت خداست که آن لطف را در حق هر که بخواهد می‌کند و خدا را بر خلق، فضل و رحمت نامتهاست» (جمعه: ۴) عبارت از فیض و بخشش تمام و بدون واسطه خداوندی است، که مقصود انسان است و بدان جهت، امانت نامیده شده که فیض و بخشش بدون واسطه، از صفات حق تعالی است که انسان، نه کسی دیگر، آن را حمل می‌کند، چون غیر انسان، استعداد پذیرش آن را ندارد و به وجود خاص خود پایبند است. (همو، ۱۳۶۳ (الف): ۲۹۲) انسان کامل از آن جهت که خلیفه خداوند است، بر صورت خداوند، آفرینش یافته است تا اینکه بیینه و شاهد خدای خود باشد. (همو، ۱۳۶۳ (ب): ۱۹) زیرا همان طور که در حدیث مورد اتفاق، ذکر شده است: «ان الله خلق آدم علی صورة الرحمن». خداوند متعال انسان را بر وجه هدایت آفریده است و انسان، شاهدهی بر ذات، صفات و افعال خداوند متعال است، چرا که میان انسان و خالق وی، مشابهت ظاهری و باطنی و محاذات ذاتی، وصفی، افعالی و اسمی وجود دارد و انسان، مخزن معرفت خدا و معدن حکمت اوست؛ خداوند می‌فرماید: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِي الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ (بقره: ۲۶۹) و انسان کامل، کتاب و موجود جامع و نمونه در بردارنده آنچه در کتب الهی ثبت شده است، می‌باشد. او همه آیات حکمت و بر حقایق وجود مشتمل است. قوه هر موجودی در جهان، در انسان وجود دارد و برای انسان، تمام مراتب، ثابت است، لذا در میان همه موجودات، او به خلافت الهی اختصاص یافت. انسان، کامل‌ترین موجودات است و انسان کامل، حقیقتاً حق مخلوق به است؛ یعنی جهان به سبب او آفریده شده و او غایت مطلوب جهان است. (همو، ۱۳۶۱، ج ۴: ۳۹۸)

انسان کامل، جامع جمیع آنچه در عالم کبیر از جواهر و اعراض و آسمان و زمین و نجوم و ملک و جن و حیوان و بهشت و آتش و کتاب و صراط و میزان و غیر آن‌ها است، پس او خلیفه الله در زمین و آسمان است. (همان: ۴۰۹) «ولی»، انسان کامل است. همه مراتب الهی و کونی از عقول و نفوس، نفوس کلی و جزئی و مراتب طبیعت تا آخر تنزلات وجود، مرتبه انسان کامل است و از این جهت وی خلیفه خداست که کتاب جامع کتب الهی و کونی است. (قیصری، همان: ۱۰)

خلقت انسان کامل، دارای مراحل و مقاماتی است:

اول مقامات انسان کامل، در ابتدا مقدر بودن او در علم الهی و فیض اقدس است به اینکه انسان کامل خلیفه خدا در زمین است و این همان مقام عین ثابتی است که گفته شده غیرمجموع و مقام اخذ میثاق است.

پس از آن، مقام دوم، مسجودیت انسان برای فرشتگان و جنت ارواح و عالم قدس است که در آن همه صور اسماء الهی است.

مقام سوم، اول تعلق روح انسان به بدن درعالم سماء، به واسطه لطیفه حیوانی واسطه بین روح عقلانی و بدن کثیف ظلمانی است. و گفتار حق تعالی که می‌فرماید: ﴿یا ادم اسکن انت و زوجک الجنة﴾، اشاره به این مقام است.

مقام چهارم، مقام هیبوط انسان به زمین و تعلق به بدن کثیف ظلمانی مرکب از اضداد و منشأ عداوت و فساد و حسد و عناد و محجوب از عالم معاد است؛ این، غایت نزول از فطرت اصلی است.

سپس بعد از آن رجوع به فطرت و عود به مبدأ به سیر رجوعی عکس سیر نزولی است که با خلاصی از این قیود، جدا شدن از این وجود، و رد امانت‌ها به اهل آن و خروج از هر حول و قوه به حول الله و قوت او حاصل می‌شود که در این رجوع نیز مقامات و درجاتی در احوال آخرت مذکور است. (شیرازی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۸۱-۸۰)

ذوات مقدسه معصومان علیهم‌السلام، واسطه در قوس نزول و صعود هستند. با این توضیح که طبق قاعده الواحد وجودهای جزئی در خلقت، واسطه لازم دارند. در قوس نزول اولیای الهی یا عقول واسطه هستند و در قوس صعود نیز رشد و کمالات انسان به واسطه نیازمند است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿و جعلناهم ایمه یهدون بامرنا﴾ (انبیاء: ۷۳) این آیه شریفه، هدایت تکوینی را بیان می‌کند؛ یعنی امام علیه علیه‌السلام به امر ما واسطه و سبب می‌شود تا ایمان و علم شخص رشد کند. امام واسطه در استکمال همه انسان‌هاست. وجود امام علیه‌السلام واسطه فیض مقدس (وجود منسبط) به وجودهای جزئی است. افاضه وجود و کمالات به وجودها واسطه لازم دارد؛ وساطت امام علیه‌السلام در کمالات هدایت تکوینی است. فعل حق تعالی یعنی امامان علیهم‌السلام، واسطه فعل دیگر می‌شود. امر فعلی است که نسبت به قابل یعنی ماهیت‌ها وجود و نسبت به فاعل ایجاد است، فیض متعلق به ماهیات است.

حقیقت ذات نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ولی علیه‌السلام واسطه بین الله و بین خلق او در افاضه وجود و رحمت بر خلق است، پس نبی و امامان علیه و علیهم‌السلام، به منزله نفس و ذوات بندگان هستند و از راه دیگر، حیات انسان و بقاء او در آخرت، به نور معرفت و قوه ایمان است. و نور باطنی در قلب‌های مؤمنین به سبب تعلیم و هدایت آن‌ها است، پس ایشان از این حیثیت همچنین به منزله سبب مقوم برای وجود اخروی و بقاء سرمدی هستند. (همو، ۱۳۸۵، ج ۴: ۹۵۹)

و مراد به انسان کامل نفس نبی از حیث تحقق است به دلیل قول حق تعالی ﴿النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم﴾. (احزاب: ۶) زیرا حقیقت نبوی به نور هدایت خود نفس‌های مؤمنان را کامل و عقل‌های آدمیان را نورانی می‌کند و آن‌ها را از قوه به

فعل خارج می‌کند و بر آن‌ها علم نوری و وجود اخروی افاضه می‌نماید، پس ذات او علت تحقق حکمت و ایمان در آن‌ها است و تحصیل دهنده ذوات آن‌ها به حسب وجود بقایی و ثبوت سرمدی است و علت فاعلی شیء، اولی از نفس شیء است، چون شیء با نفس خود به امکان و با علت و کامل‌کننده خود به وجوب است و وجوب و کمال به شیء از امکان و نقص اولی است. (همان: ۴۰۱-۴۰۰)

صدرالمتألهین در تبیین مقامات انسان کامل چنین می‌نویسد:

برای انسان کامل، مقامات و درجات جوهری است که وی در سیر و سلوک باطنی و سفر معنوی‌اش به سوی خدا به آن مقامات و درجات واصل می‌گردد. انسان سالک هنگامی به مقام روح الامری که منسوب به خداست، در آیه شریفه ﴿وَنفَخْتَ مِنْ رُوحِي﴾ نائل می‌گردد که به امر خدا به ذوات کامله و نفوس مفارقه واصل و با مرتبه عقلی متحد گردد و این مقام جز برای انبیای کامل و اولیای واصل (صلوات الله علیهم اجمعین) نخواهد بود. در این مرحله انسان، واسطه میان خدا و مخلوقاتش در تأثیر، آفرینش تصرف و تدبیر قرار می‌گیرد و در این مرحله، باقی به بقاء خدا و مؤثر به تأثیرخدا، خالق به خلق خدا و نیز مکون به تکوین خداست و به همین علت، طاعت و عبادتش، طاعت و عبادت خداست کما اینکه خداوند فرمود: «من يطع الرسول فقد اطاع الله». ولی کامل و فانی در خدا کسی است که وجودش در وجود خدا غرق و گم شده و به شهود عالم وحدت و جمعیت بعد از کثرت و تفرقه، رسیده است. (شیرازی، ۱۳۹۱ ق: ۲۷۴-۲۷۳)

۶. مراتب ولایت انسان کامل

۶.۱. مرتبه نبوت^۱

نبوت از مراتب ولایت است. ظاهر نبوت شریعت و باطن آن ولایت است. شخص نبی به واسطه ولایت، از خداوند، معانی و حقایقی را که موجب کمال در مرتبه ولایت و نبوت است، اخذ می‌کند. آنچه را نبی از خداوند دریافت کرده است، به بندگان می‌رساند و ایشان را تزکیه می‌کند و به آن‌ها کتاب و حکمت تعلیم می‌دهد و این امر با تحقق شریعت امکان‌پذیر است. نبی واسطه میان دو عالم است از جانبی گوش و از جانب دیگر زبان است. حال و وضعیت همه فرستادگان خداوند به سوی بندگان این گونه است، لذا برای قلب نبی دو در باز است، دری به عالم

۱. جوهر نبوت جامع نشئه حس، نفس و عقل است و به سبب کمال قوای سه‌گانه حسی، مثالی و عقلی بودن، جامع نشئات است و برای آن در همه عوالم، سیادت عظمی، ریاست کبری و خلافت الهی ثابت است. بنابراین چنین انسانی، شارع، رسول و نبی است و او به سبب شارع بودن، حکم می‌کند و به سبب رسالت، خبر می‌دهد و به سبب نبوت، می‌داند. (شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۷: ۱۵۳)

ملکوت و عالم لوح محفوظ و عالم ملائکه علمیه و عملیه و دری به قوای ادراک کننده تا آنچه را در حواس انعکاس می‌یابد، مطالعه و از امور مهم خلق، آگاهی یابد. (شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۷۲-۱۷۱)

نبی کامل و ولی واصل، از عالم طبیعت بالا رفته‌اند و به فوق عالم امکان رسیده‌اند. هر کس به این مرحله از کمال برسد، واسطه میان خالق و مخلوق خواهد بود و فیض و رحمت، هدایت و توفیق از خدا را به بندگان خدا می‌رساند.

صدر المتالهین تحقق نبوت نبی را به کمال و شرفی که به نفس و روح نبی تعلق دارد، می‌داند و این مقام و منزلت به نظر وی ارتباطی به قوه بدنی و جسمانی نبی ندارد. وی با اشاره به کمال نفس و اینکه کمال نفس به دو وجه توجه به حق با استفاده از قوه نظری و توجه به خلق با اعمال قوه عملی تحقق می‌یابد، نفس نبی را واسطه میان حق و خلق می‌داند که ناگزیر در هر دو قوه‌ی نظری و عملی باید کامل باشد و کمال یک قوه بدون دیگری برای مقام نبوت کافی نیست، زیرا طبق دیدگاه ملاصدرا، غرض اصلی از بعثت انبیاء و فرستادن کتاب‌های آسمانی، هدایت و سوق دادن انسان‌ها به رحمت خدا و رستگاری است و ضرورت بعثت انبیا صرفاً حفظ نظام زندگی دنیا نیست، چرا که دنیا مقدمه و مزرعه آخرت است، پس مآل و هدف غایی بعثت انبیاء، آخرت است؛ و این هدف انبیاء با تقوا محقق می‌شود، لذا کسی که واسطه میان خدا و انسان‌هاست، باید در علوم حقیقی (که ملهم از حق با وساطت برخی فرشتگان عقلی و مجرد است) کامل باشد. اگر نبی کامل نباشد، نمی‌تواند واسطه میان خدا و انسان‌ها باشد؛ بلکه واسطه‌ی میان خلق و خلق است. همچنین وی لازم است در احکام و سیاست‌های دینی کامل باشد و ادعای نبوتش به معجزات آشکار مؤید باشد، تا دعوتش مورد قبول انسان‌ها قرار گیرد. بنابراین نبی در دو قوه عقل و عمل باید کامل باشد و نیز در دو مرحله اخذ معارف از حق و رساندن آن معارف به خلق، دارای توانایی باشد. (همو، ۱۳۸۷، ج ۷: ۳۷۵-۳۷۳)

۶.۲. درجات انبیاء علیهم‌السلام

صدر المتالهین انبیاء را بر اساس منازل و قرب به حق تعالی و دوری از دنیا به چهار درجه تقسیم می‌کند و می‌نویسد:

درجه اول، درجه نبوت نبی است که از طرف خداوند متعال به وی اعلام و الهام شده است که از مرحله نبوت فراتر نمی‌رود و شخص نبی علوم نظری را بدون اکتساب واجد است و آگاهی از سبب علم و فرشته‌ای که علم را به قلب وی القاء می‌کند، ندارد. نبی - که رسالت و تشریح نداشته باشد - با ولی تفاوتی ندارد، جز آنکه نام ولی تا قبل از بعثت نبی ما محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر هیچ یک از اولیا اطلاق نشده است و

ایشان با نام انبیا نامیده می‌شدند، زیرا میان نبوتی که رسالت ندارد و همراه با قانون شریعت نمی‌باشد، با ولایت در نامگذاری تفاوتی نیست، بنابراین قبل از بعثت هر ولی، نبی در اسم و عنوان بوده است.

درجه دوم، درجه‌ای است که نبی با الهام، به عامل وحی در خواب علم پیدا می‌کند و سخن فرشته را می‌شنود، ولی او را مشاهده نمی‌کند. او دارای مقام نبوت است، اما رسول و مبعوث به جانب کسی نیست.

درجه سوم، درجه‌ای است که نبی، مراتب الهام حقایق، فرشته عامل وحی را در خواب و بیداری مشاهده می‌کند و دارای مقام رسالت است.

درجه چهارم، مرتبه‌ای است که شخص نبی علاوه بر مراتب و درجات پیش گفته، امامت مردم را به عهده دارد و صاحب شریعت و دین مستقل است و تابع دین دیگری نیست و مقام الوالعزمی را واجد است. پیامبران اولوالعزم عبارت‌اند از: نوح علیه السلام، ابراهیم علیه السلام، موسی علیه السلام، عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله که حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم و برتر از همه انبیاء و فرستادگان است. (همان: ۴۴۸)

۳.۶. مرتبه امامت^۱

امامت، بالاترین مرتبه از مراتب ولایت و آخرین مقامی است که انسان کامل به آن نائل می‌گردد. در انبیای سلف مانند حضرت ابراهیم علیه السلام مقام امامت پس از طی مراحل از جانب خداوند به نبی افزوده شده است. امامت، عهدی الهی است که جز انسان کامل و دارای ملکه عصمت، عهده‌دار آن نخواهد شد. آن طور که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾، صدرالمتألهین در این باره می‌نویسد:

امام نزد ما و نزد اهل حق، کسی است که جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه آنچه امت در امر دین و دنیا نیاز دارند و او کسی است که دانش ظاهر و باطن و تفسیر و تأویل قرآن و همه علوم انبیاء و مرسلین نزد اوست و به اتفاق همه محققان امت اسلامی، این صفت و خصوصیت جز در اهل بیت علیهم السلام که سرپرستی امت را عهده‌دار و دارای مقام خلافت باشند، وجود ندارد. (شیرازی، ۱۳۹۱: ۴۶۹: ۱)

۱. علامه طباطبایی، ذیل آیه ۱۲۴ سوره بقره، امهات مسایل امامت را در هفت امر بیان می‌کند: ۱. امامت مجعول است؛ ۲. امام واجب است به عصمت الهی معصوم باشد؛ ۳. زمین و مردم آن از امام حق، خالی نخواهند بود؛ ۴. امام واجب است تأیید شده نزد الله تعالی باشد؛ ۵. اعمال بندگان از علم امام، محبوب نیست؛ ۶. امام واجب است که به همه نیازمندی‌های مردم در امور زندگی و آخرت خویش، آگاه باشد؛ ۷. وجود انسانی بالاتر از امام در فضایل نفسانی، محال است. (طباطبایی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۲۷۸-۲۷۷)

امام به موجب داشتن کمالات، مقام خلافت زمینی و آسمانی دارد، زیرا وی انسانی الهی و متصل به ملاء اعلی است و همان طور که نبی، نبی است اگر چه مردم به نبوت وی اتفاق نظر نداشته باشند، همچنین امام دارای مقام امامت است، اگر چه هیچ کس با وی بیعت نکند.

ملاصدرا با آشکار بودن این امر، از کسانی که خلافت و امامت را به رأی مردم - که ایشان به طور طبیعی از خواسته‌های نفسانی پیروی می‌کنند- واگذار نموده‌اند، اظهار شگفتی می‌کند. (همو، ۱۳۶۱، ج ۴: ۲۲۱-۲۲۰)

۷. ولایت الهی، مستلزم خلافت انسان کامل

ولایت الهی، انسان کامل دارای شرط قابلی ولایت و خلافت الهی را در خارج ایجاب می‌کند و این، سنت الهی است. همان طور که حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام فرمود: «زمین از قائم به حجت الهی که یا ظاهر مشهور یا مخفی گمنام و ناشناخته است، خالی نخواهد بود تا حجت‌های الهی و بینات او باطل نشوند. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۳: ۲۰) جامی در این باره می‌نویسد:

حق سبحانه و تعالی در آینه دل انسان کامل - که خلیفه اوست- تجلی می‌کند و عکس انوار تجلیات از آینه دل او به عالم فایض می‌گردد و به وصول آن، فیض باقی می‌ماند و تا این کامل در عالم باقی است، از حق تجلیات ذاتیه و رحمت رحمانیه و رحیمیه را به واسطه اسماء و صفاتی که این موجودات مظاهر و محل استواء اوست، استمداد می‌کند. پس عالم به این استمداد و فیضان تجلیات، محفوظ می‌ماند. مادام که این انسان کامل در عالم است، هیچ معنی از معانی، از باطن به ظاهر بیرون نیاید، مگر به حکم او و هیچ شیء از ظاهر به باطن در نیاید، مگر به امر او و جمیع آنچه در عالم منفصل است، در نشئه انسان به نحو مجمل، مندرج است. پس انسان عالم صغیر مجمل است از روی صورت و عالم، انسان کبیر مفصل است؛ اما از روی مرتبه، انسان، عالم کبیر است و عالم، انسان صغیر، زیرا که خلیفه بر مستخلف عنه در استعلاء است. (جامی، ۱۳۵۶: ۸۹-۸۱)

انسان کامل در هر زمانی وجود دارد و زمین، از حجت الهی خالی نخواهد بود؛ روایاتی از معصومان علیهم السلام در این زمینه وارد شده و مفاد آن‌ها این است که در هر زمان، امام هدایت و بیان کننده وجود دارد و این امر، رد بر کسانی است که وجود امام علیه السلام را در هر عصر و زمانی انکار دارند.

۸. تحقق ولایت الهی، با ضرورت نصب نبی

۸.۱. ضرورت قانون و عدالت در جامعه

ضرورت تشریحی نصب نبی ﷺ به عنوان انسان کامل و ولیّ الهی از طریق ضرورت سنت تشریح و جعل قانون و اجرای عدالت توجیه می‌شود و ولایت تشریحی حق تعالی با نصب نبی ﷺ و تشریح قانون شریعت برای جامعه انسانی تحقق می‌یابد، در این باره، ابن سینا در الهیات شفا چنین می‌نویسد:

انسان با سایر حیوانات این فرق را دارد که اگر به گونه انفرادی و بدون شریک بخواهد امور ضروری خود را تدبیر کند، زندگی خوبی نخواهد داشت و او ناگزیر به مشارکت هم‌نوعان خود در نیازمندی‌های زندگی است و این امر، مدنیت و اجتماع را برای وی ضروری می‌سازد و مشارکت دیگران با انسان جز با تعامل وی با آن‌ها و سایر عوامل در این زمینه، تحقق نمی‌یابد و انسان در تعامل و دادوستد خود با دیگران به سنت و قانون و عدالت نیازمند است و سنت و عدالت، به آورنده سنت و مجری عدالت به گونه‌ای که مردم مورد خطاب واقع شوند و سنت بر آن‌ها الزام شود نیازمند است. چنین شخصی باید انسان باشد و نیاز به چنین انسانی در تحقق و بقای نوع انسان از روییدن مو بر پلک‌ها و ابروها و گودی کف دو پا و چیزهای نافع دیگری که برای انسان در بقای وی ضرورت ندارد، شدیدتر است و وجود انسان صالح برای اجرای سنت و عدالت ممکن است و عنایت الهی به گونه‌ای نیست که اقتضای منافعی را برای انسان داشته باشد، ولی اساس آن را اقتضا نکند و جایز نیست حق تعالی و فرشتگان آن منافع را بدانند و این امر ضروری را ندانند و این طور نیست آنچه می‌دانند در نظام خیر ممکن است و وجودش برای آماده شدن نظام خیر ضروری است، ایجاد نشود؛ چگونه جایز باشد چنین انسانی موجود نشود، درحالی که آنچه به وجود وی تعلق دارد، موجود است؟ بنابراین واجب است نبی موجود شود و اینکه انسان دارای خصوصیتی باشد که آن خصوصیت در سایر انسان‌ها وجود ندارد و نیز سایر افراد آن خصوصیت و امتیاز را تشخیص دهند؛ در نتیجه او دارای معجزاتی است که ما را به آن‌ها اخبار کرده است و هر گاه چنین انسانی موجود شد، واجب است به اذن و امر و وحی الله تعالی در امور مردم سنتی بیاورد و آن وحی، با انزال حق تعالی روح القدس را بر نبی، تحقق می‌یابد. (ابن سینا، ۱۳۷۶: ۴۸۹-۴۸۷)

۸.۲. ضرورت رفع اختلاف در دین

ضرورت تشریحی نصب نبی ﷺ به عنوان انسان کامل و ولیّ الهی از طریق ضرورت رفع اختلاف در دین نیز توجیه می‌شود. اختلاف در نفس دین و آنچه کتاب الهی

از معارف حقه از اصول و فروع متضمن است، تحقق می‌یابد و قرآن کریم در مواضعی این نوع از اختلاف را که به عالمان دارای صفت «بغی»^۱ منتهی می‌شود، تصریح و در این باره می‌فرماید: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اختلفُوا فِيهِ وَمَا اختلفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ...» (بقره: ۲۱۳)

این اختلاف مثل قسم اول که طبایع مردم آن را اقتضا می‌کند، نیست و به همین اختلاف است که طریق به هدایت و ضلالت تقسیم می‌شود حق تعالی آن‌هایی را که ایمان آورده و در حق اختلاف کرده‌اند، هدایت می‌کند... حق تعالی می‌فرماید: «وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى لَفُضِبَ بَيْنَهُمْ...» (شوری: ۱۴) و غیر آن از آیات و سیاق آیه سابق(و) بعدون من دون الله مالا یضرهم و لا ینفعهم) جز به اختلاف دوم، تناسب ندارد و آن اختلاف در نفس دین است و مقتضای آن این است که امت واحد، دارای دین واحد و آن دین توحید است، اختلاف پیدا کردند و به دو گروه موحد و مشرک متفرق شدند و حق تعالی اقتضا کرده بین آن‌ها با اظهار کردن حق بر باطل حکم کند؛ که در آن، هلاکت اهل باطل و نجات اهل حق است... قرآن کریم بین پیامبر ﷺ و امت او حاکم است.(طباطبایی، ۱۳۶۲، ج ۱۰: ۳۱-۲۸)

۹. نبوت و خاتمیت رسول اکرم ﷺ

خاتم ﷺ، انسان کامل و ولی الهی صاحب مقام جمعی و به همه صفات حق تعالی، متصف و به اخلاق الهی، متخلق است. برای نبی خاتم ﷺ همه اسماء الهی ثابت است، اما سایر انبیا به برخی از اسماء الهی متصف هستند.

پیامبر اسلام ﷺ حبیب خدا از میان سایر انبیا به انزال قرآن و فرقان و کلام و کتاب اختصاص یافت، درحالی که به سایر انبیاء فقط فرقان و کتاب تنزیل گردید. از این بیان اولاً برتری امت اسلامی بر سایر امت‌ها دانسته می‌شود، زیرا فایده انزال و تنزیل به امت‌ها بر می‌گردد و ثانیاً اینکه در این امت، گروهی که رتبه آنان رتبه درک عقل بسیط قرآنی است، وجود دارند و در امت‌های گذشته به جز انبیاء در این رتبه وجود نداشته‌اند.(شیرازی، بی‌تا، ج ۶: ۲۹۸)

حقیقت محمدی ﷺ مظهر اسم «الله» (اسم جامع اعظم الهی) است.(همو، ۱۳۶۳(الف): ۲۱۰)

^۱ اصل بغی، طلب است و استعمال آن در مورد ظلم کثیر است، زیرا در آن طلب حق غیر، با تعدی بر اوست و به غیر حق مقید می‌شود؛ اگر بغی به معنای ظلم محض می‌بود، قید زاید می‌شد.(همان: ۳۴)

پیامبر اسلام ﷺ بدون شک، افزون بر آنکه منصب رسالت را برعهده داشت و وحی الهی را معصومانه ابلاغ می‌کرد (آل عمران: ۱۶۴) مرجعیت دینی و تبیین معصومانه وحی نیز با او بود. (نحل: ۴۴) او دارای ولایت نیز بود. (احزاب: ۶) از لوازم این ولایت، آن است که بر مردم واجب است به امارت و قضاوت پیامبر ﷺ تن دهند و به عنوان مرجع نهایی حل اختلاف‌ها به او رجوع کنند. (مائده: ۵۵)

۱۰. تداوم تکلیف، مستلزم ولایت انسان کامل

نبوت به حضرت محمد ﷺ خاتمه یافت، اما ولایت که باطن نبوت است تا روز قیامت تداوم دارد و در هر زمان، ولی، در امر دین و دنیا ریاست عام دارد. (شیرازی، بی‌تا، ج ۶: ۲۹۸) تداوم تکلیف در دوره خاتمیت، مستلزم وجود انسان کامل و ولی الهی است. با بقای تکلیف و احکام و قوانین دینی، ولایت تشریحی ولی و حجت الهی ضروری است و ولایت الهی، یعنی تدبیر به دین در امور عبادی، جز به ولایت رسول تمام نمی‌شود و ولایت رسول، مگر به ولایت اولوالامر بعد از رسول تمام نمی‌شود و آن، ولایت، تدبیر امور دینی امت به اذن از الله تعالی است، حق تعالی می‌فرماید:

– ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾. (نساء: ۵۹)

و نیز می‌فرماید:

– ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ

رَاكِعُونَ﴾. (مائده: ۵۵)

که این دو آیه شریفه در ولایت امر بر امت اسلامی ظهور دارند؛ ولایت امری که دین، از آن بی‌نیاز نیست. (طباطبایی، ۱۳۶۲، ج ۶: ۴۹)

همه ادله‌ای که بر خاتمیت حضرت ختمی مرتبت ﷺ دلالت دارند، بقای تکلیف دینی تا قیامت را اثبات می‌کنند. بقای تکلیف و قوانین دینی در دوره غیبت، ضرورت ولایت تشریحی امام معصوم ﷺ در دوران تکلیف را ایجاب می‌کند و در آخرالزمان با ظهور امام عصر ﷺ آن حضرت، امور دینی و اجرای احکام شریعت مقدسه را متکفل است. اساس امامت و خلافت و وصایت امام عصر ﷺ بر بقا و تداوم شریعت و دین حضرت ختمی مرتبت ﷺ است، لذا با نفی بقای تکلیف و انقضای شریعت، موضوعی برای امامت امام ﷺ نخواهد بود. در باب ضرورت اصل تکلیف دینی و قوانین و احکام می‌توان گفت:

هر نوعی از انواع موجودات، دارای غایت کمالی است و انسان نیز نوع وجودی و دارای غایتی کمالی است و طالب آن و به آن متوجه است و به سوی آن غایت می‌رود و با حرکت وجودی - که با وجود وی تناسب دارد - به غایت خود می‌رسد و بدون رسیدن به آن، متوقف نمی‌شود، مگر اینکه مزاحمی مانع رسیدن انسان به

غایت او شود و انسان، نوعی وجودی است و غایت وجودی دارد که جز با اجتماع مدنی به آن نمی‌رسد، همان طور که تجهیز وجود وی که از آن در سایر امثالش مانند ذکوریت و انوثت و عواطف و احساسات و کثرت و تراکم حوایج، بی‌نیاز نیست و تحقق اجتماع و افراد آن، به احکام و قوانینی است که با احترام و عمل به آن‌ها، اختلافات ضروری آن‌ها بر طرف شود و هر کس در جایگاهی که شایسته آن است، قرار بگیرد و سعادت و کمال وجودی خود را به دست آورد. احکام و قوانین عملی از نیازهایی که خصوصیت وجود و خلقت خاص بدنی انسان آن را ایجاد می‌کند، منبعث و ناشی شده است؛ همان طور که خصوصیت وجود و خلقت انسان به خصوصیت‌های علل و اسباب وجود عام، ارتباط دارد و این، معنای فطری بودن دین است؛ یعنی مجموع احکام و قوانینی که وجود انسان به حسب تکوین آن‌ها را هدایت می‌کند یا سنت‌هایی که وجود عام آن‌ها را اقتضا دارد که اگر احکام و قوانین مزبور برپا شوند، جامعه اصلاح می‌شود و افراد به غایت در وجود و به کمال مطلوب خود می‌رسند و چنانچه احکام و قوانین مزبور ترک و باطل شوند، عالم انسانی فاسد می‌شود و در نظام وجود عام، تراحم و تعارض به وجود می‌آید. احکام و قوانین، چه معاملی اجتماعی - که جامعه با آن اصلاح شود - و چه عبادی - که انسان را به غایت کمال در معرفت و صلاح اجتماعی برساند - از طریق نبوت الهی و وحی سماوی و نه غیر آن، دریافت می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۱۲: ۲۰۰-۱۹۹)

بعد از وجود نبی ﷺ وصی و امام بر خلق، عهده‌دار بیان عقاید، اخلاقیات و بیان و اجرای قوانین و احکام دین است تا انسان‌ها را به کمال مطلوب و عبودیت حق تعالی، واصل کند. ولایت، علت مبقیه دین است؛ اگر ولایت نباشد، بقیه احکام نیستند. (شیرازی، ۱۳۷۲، ج ۵: ۴۰۲)

در باب نیازمندی دین به ولایت امر، چگونه جایز است توهم شود دینی که به معارف اصیل و اصول اخلاقی و احکام فرعی عام تعلق گرفته است (برای جمیع حرکات و سکنات انسان به طور فردی و اجتماعی حکم دارد)... با وسعت آن برای عموم بشر در همه اعصار و سرزمین‌ها به حافظی که آن را به طور کامل حفظ کند، نیاز نداشته باشد؟! یا اینکه امت اسلامی و مجتمع دینی از همه اجتماعات انسانی استثناء شده باشند و از متولی امر و تدبیرکننده و مجری بی‌نیاز باشند؟ و با کدام عذر می‌توان از سیره حضرت نبی ﷺ عدول کرد، به طوری که او هر گاه به غزوه‌ای خارج می‌شد، به جای خود کسی را برای اداره امور مجتمع قرار می‌داد و در غزوه تبوک، علی رضی الله عنه را در مدینه جانشین خود قرار داد، آن حضرت، والیانی در شهرها و مناطقی مانند مکه و طائف و یمن و غیر آن‌ها به عنوان حاکم قرار می‌داد و مردانی را فرمانده سربها و لشکریانی که به اطراف اعزام می‌فرمود، نصب می‌کرد و چه تفاوتی بین زمان حیات آن حضرت و بعد از رحلت وی وجود دارد؟ غیر

اینکه نیاز و ضرورت به این امر، بعد از غیبت با وفات وی، شدیدتر است. (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۶: ۴۹)

علامه طباطبایی ذیل آیه شریفه ﴿...إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾ (انفال: ۷۳) با اشاره به مصلحت جعل ولایت بیان می‌کند هیچ یک از مجتمعات بشری از ولایت بی‌نیاز نیستند، به خصوص مجتمع اسلامی که بر اساس پیروی از حق و بسط عدل الهی بنیان گذاشته شده است. همان طور که تولى کفار - که دشمنان این مجتمع هستند - موجب اختلاط بین مسلمانان و کفار می‌شود و عقاید و اخلاق آن‌ها به مسلمانان سرایت می‌کند و سیره کفار که بر پیروی از شیطان و عبادت شیطان است، سیره اسلام را - که برحق ابتناء دارد - فاسد می‌کند. (همان، ۱۳۶۲، ج ۹: ۱۴۵)

تولى به ولایت ولی الهی، سبب حفظ و مصونیت جامعه از انحرافات و برگرداندن جامعه به طریق سداد و صلاح خواهد بود. در باب اهمیت ولایت و خلافت همین بس که از سوی حق تعالی به حضرت ختمی مرتبت ﷺ خطاب می‌شود: ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾، اگر ولایت علی ﷺ را اعلام نکنی رسالت را ابلاغ نکرده‌ای و این کلام به صورت تهدید بیان شده و حقیقت آن، بیان اهمیت حکم است، به طوری که اگر نبی ﷺ حکم الهی را به مردم نرساند و حق آن را رعایت نکند، حق هیچ شیئی از دین را رعایت نکرده است. قول حق تعالی که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ﴾ اگر انجام ندهی رسالت را ابلاغ نکرده‌ای جمله شرطیه برای بیان اهمیت شرط از حیث وجود و عدم است، زیرا جزء اهم بر شرط وجوداً و عدماً مترتب شده است. (همان)

۱۱. بقای تکلیف، مستلزم هدایت امام ﷺ

بقا و دوام تکلیف در دوره خاتمیت، مستلزم وجود انسان کامل و ولی الهی به عنوان هادی بشریت است. هدایت امامان ﷺ، هدایت مجعوله و از شئون امامت است. (طباطبایی، ۱۳۶۲، ج ۱۴: ۳۳۳، ۳۵۲ و ۴۵۰)

لسان انبیاء لسان اجمال است و دارنده جوامع کلم هستند. اصول و کلیات کلمات، رموز علوم و اعتقادات و آنچه همه انسان‌ها در همه ادوار به آن نیاز دارند، در اختیار ایشان است، اما تفصیل و بسط اصول علوم و اعتقادات، بر حسب استعداد مخاطبان به عهده امامان هر قوم است. در هر زمانی برای هر قومی، امامی وجود دارد که آن‌ها را هدایت می‌کند و به اندازه توان آن‌ها، ایشان را تعلیم می‌دهد. (شیرازی، ۱۳۹۱ق: ۴۸۶-۴۸۵)

منزلت امامان ﷺ، بین منزلت انبیاء ﷺ و اخبار است و خلافت، گونه‌ای از نیابت است و از کلام حق تعالی دریافت می‌شود. هر گاه معنای امامت بیان شده باشد، معنای هدایت نیز بیان شده است و به منزلت امامان ﷺ اخبار شده است در این باره حق تعالی می‌فرماید:

﴿جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾. (سجده: ۲۴) (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۵: ۳۶۳)

امامت، مطلق هدایت نیست، بلکه هدایتی به امرالله است و این، بیان حقیقت امامت است. امام هادی‌یی است که به امر ملکوتی همراه او، هدایت می‌کند، پس امامت به حسب باطن، گونه‌ای ولایت بر اعمال مردم است و هدایت او، رساندن مردم به مطلوب، به امرالله است، نه اینکه تنها نشان دادن راه باشد که آن، شأن نبی و رسول و هر مؤمنی است که با خیرخواهی و موعظه حسنه به سوی الله تبارک و تعالی هدایت می‌کند و حق تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾. (ابراهیم: ۴)

و در مورد مؤمن ال فرعون می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾. (مؤمن: ۳۸)

و بالجمله، امام واجب است انسانی دارا یقین باشد که برای او عالم ملکوت، کشف شده و به کلماتی از الله سبحانه، متحقق است و ملکوت، امر و وجه باطنی از دو وجه عالم است؛ پس قول حق تعالی ﴿یهدون بامرنا الی اخره﴾ به نحو واضحی به آنچه به امر هدایت تعلق دارد، یعنی قلوب و اعمال، دلالت دارد. در نتیجه برای امام، باطن و حقیقت عقاید و اعمال انسان‌ها و حیث وجه الامری آن‌ها (جنبه تجردی و حیث تعلق به حق تعالی) نزد او حاضراست و امام بر خیر و شر اعمال بندگان و نیز دو راه سعادت و شقاوت آن‌ها، میهنم و مسلط است.

این معنای از امامت، با شرافت و عظمتی که دارد جز به کسی که سعادت‌مند بنفسه باشد و نه به هدایت دیگری، تعلق ندارد و کسی که به دیگری هدایت شود، البته هادی به حق نخواهد بود. در کلام حق تعالی که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ﴾. (اسراء: ۷۱)

نور باطنی در قلب‌های مؤمنین به سبب تعلیم و هدایت معصومان علیهم‌السلام است، پس ایشان از این حیثیت همچنین به منزله سبب مقوم برای وجود اخروی و بقاء سرمدی هستند. (شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۴: ۹۵۹)

تفسیر این شریفه به امام حق است و نه کتاب اعمال، پس امام کسی است که مردم را به سوی الله سبحانه در روزی که رازها آشکار می‌شوند، سوق می‌دهد؛ همان طور که آن‌ها را در ظاهر و باطن این دنیا سوق می‌دهد و این آیه با وجود این، به دلیل قول حق تعالی: ﴿كُلُّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ﴾، بیان می‌کند هیچ عصری از وجود امام علیهم‌السلام خالی نخواهد بود. (طباطبایی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۲۷۳)

از مطالبی که ذکر شد، دو امر استنتاج می‌شود:

۱. واجب است امام از ضلالت و معصیت معصوم باشد و اگر جز این باشد، هدایت شده به نفس نخواهد بود، همچنان که قول حق تعالی بر آن دلالت می‌کند که می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا غَابِرِينَ﴾ (انبیاء: ۷۳)

۲. عکس امر اول است، یعنی کسی که معصوم نیست، البته امام هادی به حق نخواهد بود. (همان: ۲۷۷-۲۷۴) بنابراین ضرورت بقای دین و شریعت اسلام، وجود انسان کامل معصوم و هادی بر امت را ایجاب می‌کند و مستندات روایی بر ضرورت وجود امام، یعنی ولی الهی و انسان کامل در هر عصری دلالت دارند.

۱۲. تداوم تکلیف، مستلزم استخلاف و ظهور منجی کامل

بقاء و تداوم تکلیف الهی، مستلزم استخلاف و وراثت در زمین و ظهور منجی و انسان کامل ﷺ در آخر الزمان است و این مدعا به دلایلی، اثبات می‌شود:

۱۲.۱. دلیل قرآنی

حق تعالی به کسانی که مورد استضعاف واقع شده‌اند، وعده داده تا آن‌ها را امام و وارث زمین قرار دهد و به طور قطع این وعده الهی محقق خواهد شد، زیرا خلف وعده بر خداوند مستلزم نقص وی و عقلاً ممتنع است. خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَنَجْعَلَنَّهُمْ خُلَفَاءَ وَأَوْلِيَاءَ لِنُرِيدَ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَنَجْعَلَنَّهُمْ خُلَفَاءَ وَأَوْلِيَاءَ لِنُرِيدَ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ (قصص: ۶)

علامه طباطبایی ذیل آیه مزبور بیان می‌کند حق تعالی از کسانی که ایمان آورده و عمل صالح دارند، مجتمع صالحی که از کفر و نفاق و فسق خالص باشند، قرار می‌دهد و ایشان وارث زمین خواهند بود و جز دین حق، بر عقیده عموم افراد و اعمال آن‌ها حکومت ندارد؛ آن‌ها از ترس دشمن داخلی و خارجی ایمن و از فریب فریبکاران و ظلم ظالمان و زورگویان آزاد هستند و این جامعه پاک و طاهر با صفات فضیلت و قداست، از زمان بعثت نبی اکرم ﷺ تا کنون به وجود نیامده است و این جامعه، بنا بر آنچه از اخبار متواتر از نبی ﷺ و ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد شده، بر جامعه‌ای در زمان ظهور امام مهدی ﷺ منطبق می‌شود. (طباطبایی، المیزان، ج ۱۵: ۱۵۶-۱۵۲)

بنابراین حق معنای این آیه، این است که جز بر جامعه موعود که در آینده با ظهور امام مهدی ﷺ تشکیل می‌شود، منطبق نخواهد شد. (همان: ۱۵۷)

۱۲.۲. دلیل روایی

روایات بسیاری بر ظهور انسان کامل و امام منتظر علیه السلام دلالت دارند که در اینجا برخی از آن‌ها ذکر می‌شوند:

امام حسن عسکری علیه السلام به نقل از حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

افضل اعمال امت من انتظار فرج است و پیوسته شیعیان ما در حزن هستند تا فرزندم که نبی صلی الله علیه و آله به او بشارت داده است، ظاهر شود. همانا او زمین را از عدل پر می‌کند، همان طور که از ظلم و جور پر شده است... ﴿أَنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يَوْمَئِذٍ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنِ الْأَرْضِ لَآيَةٌ لِّمَنْ يَّعْبُدُ﴾ (اعراف: ۱۲۸)؛ همانا زمین برای خداوند است آن را برای هر یک از بندگان بخواند به ارث می‌گذارد و عاقبت نیکو برای متقیان است. (عاملی، ۱۴۲۲، ق، ج ۵: ۲۰۳)

در روایت دیگری است که می‌فرماید:

حجت الهی در بیت الله ظاهر می‌شود، از او تبعیت کنید، زیرا حق با او و در اوست و در این باره، قول حق عزوجل است: ﴿إِن نُّشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ (شعراء: ۴) (همان: ۴۳۵)

در روایت دیگر راوی می‌گوید شنیدم رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی از عترت من و

از فرزندان فاطمه علیها السلام است. (همان: ۱۲۲)

در روایت دیگری از امام جعفر صادق علیه السلام وارد شده است:

الله تبارک و تعالی مردی را از ذریه من در این امت به وجود می‌آورد و من از او هستم که حق تعالی به واسطه او برکات آسمان‌ها و زمین را نازل می‌فرماید؛ آسمان باران می‌بارد و زمین بذر خود را خارج می‌کند و درندگان زمین را ایمن می‌کند؛ پس زمین را از قسط و عدل پر می‌کند، همان طور که از ظلم و جور پر شده است. (همان)

۱۲.۳. دلیل عقلی

مدعای استلزام تکلیف الهی با ظهور ولی عصر و امام منتظر علیه السلام در آخر الزمان با دلایل

عقلی اثبات می‌شود که در اینجا یک دلیل را ذکر می‌کنیم:

امام منتظر، علت غایی نبوت و هادی بشر و مقتدای مؤمنان در دوره ختم نبوت است، زیرا تا ختام دنیا و انقراض انسان و نظام تکوین و نظام تشریح و تکلیف برقرار است، ولی حق تعالی و هادی امت، ضروری است. وجود امام مهدی علیه السلام ثمره و کمال

این عالم است و اگر وی از بین برود، همه چیز با از بین رفتن او از بین می‌رود، زیرا وجود انسان کامل، علت غایی وجود این عالم است و موجودات دیگر برای وجود او آفریده شده‌اند، اگر علت از بین برود، معلول نیز از بین می‌رود. (شیرازی، تفسیر القرآن الکریم، ج ۴: ۲۲۱-۲۲۰)

صاحب الامر علیه السلام آیت بالذات و علت غایی حقیقی است که بر انگیزاننده حق حقیقی است. واجب تعالی، ولی قائم را به امر خود به وجود آورده است، به طوری که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله در حق وی فرمود:

قسم به کسی که مرا به حق مبعوث کرد مردم از نور وجود او بهره می‌برند و از ولایت او منتفع می‌شوند، همان طور که از نور خورشید بهره می‌برند، اگر چه روی آن را ابر پوشیده باشد، از او استفاده می‌کنند. (همان)

نتیجه گیری

بر اساس این تحقیق، مدعای رابطه ضروری بین ظهور ولایت حق تعالی و وجود انسان کامل و ولی الهی در حکمت متعالیه به ثبوت رسید. ولی مطلق و بالذات حق تعالی است و او ولایت مطلقه بر ایجاد تکوینی و اعتبار تشریحی در جعل شریعت و منصب ولایت دارد. ولایت مطلق بالذات که نعمت حقیقی است به حق تعالی اختصاص دارد و دارای جوهری است و به عام، خاص و اخص و تکوینی و تشریحی تقسیم می‌شود. نیازمندی مطلق و محکومیت مطلقه ممکن الوجود، فی نفسه، مستلزم حاکمیت و ولایت مطلقه حق تعالی است. طبق سنت الهی و برحسب ولایت الهی از بدو آفرینش انسان تا ختم نظام عالم در هر عصری، انسان کامل وجود دارد.

اسماء حق تعالی در هر یک از عوالم داری ظهورند و مطهری دارند و انسان کامل، مظهر اسم جامع و جامع اسماء الهی است. انسان کامل، ولی کامل و خلیفه حق تعالی و دارای مقاماتی است و حق مخلوق به است؛ یعنی جهان به سبب او آفریده شده است و او غایت مطلوب جهان و جامع و نمونه دربردارنده آنچه در کتب الهی ثبت شده، می‌باشد. ولی الهی دارای مراتبی است و بالاترین مرتبه ولایت، امامت است. انسان کامل، مظهر ولایت عام الهی است و ولایت الهی، ضرورت خلافت انسان کامل را ایجاب می‌کند و ولایت تشریحی حق تعالی مستلزم تداوم دین و شریعت و بقای تکلیف است و این امر، لزوم وجود و هدایت انسان کامل یعنی امامان علیهم السلام را در هر عصری اقتضاء دارد. بقاء و تداوم تکلیف الهی، مستلزم استخلاف و وراثت در زمین و ظهور انسان کامل و منجی بشریت صلی الله علیه و آله در آخر الزمان است که این مدعا به دلایل نقلی و عقلی، به ثبوت رسید.

منابع و مأخذ:

- ابن بابويه قمی (شیخ صدوق) (۱۴۲۳ق)، التوحید، تحقیق سید هاشم حسینی طهرانی، ج ۸، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- ابن سینا، حسین (۱۳۷۶)، الهیات من کتاب الشفاء، تحقیق آیت الله حسن زاده آملی، ج ۱، قم: نشر مکتب الاعلام السلامی.
- جامی عبدالرحمن، (۱۳۵۶)، نقد النصوص، مقدمه و تصحیح و تعلیق: ویلیام چیتیک، تهران: انتشارات انجمن فلسفه ایران.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴)، ولایت فقیه، قم: نشر اسراء.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۲۲ق)، إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۱، بیروت: مؤسسة الأعلمی.
- سبزواری، ملاهادی (۱۳۷۲)، شرح اسماء الحسنی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شیرازی، صدرالدین محمد (۱۳۶۱)، تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، تصحیح: محمد خواجهوی، قم: انتشارات بیدار.
- _____ (۱۳۶۱)، تفسیر القرآن الکریم، ج ۵، تصحیح: محمد خواجهوی، ج ۲، قم: انتشارات بیدار.
- _____ (۱۳۶۳) (الف) اسرار آیات، ترجمه و تحقیق: محمد خواجهوی، ج ۱، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی.
- _____ (۱۳۶۳) (ب) مفاتیح الغیب، تصحیح و مقدمه: محمد خواجهوی، ج ۱، تهران: انتشارات مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- _____ (۱۳۷۳)، تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، تصحیح: محمد خواجهوی، ج ۲، قم: انتشارات بیدار.
- _____ (۱۳۷۷)، المظاهر الالهیه، تحقیق: سید جلال الدین آشتیانی، ج ۲، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
- _____ (۱۳۸۵)، شرح اصول کافی، ج ۴، تهران: انتشارات بنیاد حکمت صدرا.

- شیرازی، صدرالدین محمد(۱۳۸۷)، تفسیر القرآن الکریم، ج ۷، تحقیق: محمد خواجوی و محسن بیدارفر، قم: انتشارات بیدار.
- _____ (۱۳۸۷)، شرح اصول کافی، ج ۵، تهران: انتشارات بنیاد حکمت صدرا.
- _____ (۱۳۹۱ق)، شرح اصول کافی، تهران: انتشارات مکتبه المحمودی.
- _____ (بی تا)، تفسیر القرآن الکریم، ج ۶، تصحیح: محمد خواجوی، قم: انتشارات بیدار.
- طباطبایی، سید محمد حسین(۱۳۷۱)، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، قم: نشر اسماعیلیان.
- فیض کاشانی، ملامحسن(۱۳۶۰ق)، کلمات مکتونه من علوم أهل الحکمة و المعروف، ج ۲، تهران: انتشارات فراهانی.
- قیصری، محمد داوود(بی تا)، شرح القیصری علی فصوص الحکم، قم: انتشارات بیدار.
- کلینی، محمد بن یعقوب(۱۳۶۵)، اصول الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- _____ (۱۳۸۵)، اصول الکافی، ترجمه صادق حسن زاده، تهران: قائم آل محمد ﷺ.
- لاهیجی، عبدالرزاق(۱۳۷۱)، گوهر مراد، تصحیح: زین العابدین قربانی لاهیجی، تهران: انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
- مجلسی، محمد باقر(۱۴۰۳ق)، بحار الانوار الجامعة لدرر الاخبار الائمة الاطهار ﷺ، بیروت: دار احیاء التراث العربی.